بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 5 دی 1395.

دوستان چه کردند آن روایتی که

شاگرد: محمد بن ناجیه .... چند تا عنوان مشترک دارد.

استاد: تعبیرات چه بود؟

شاگرد:

استاد: از ابو ثمینه روایت داشت یعنی ما تطبیق کردیم به ابو سمینه یا

شاگرد: نه خود روایت

استاد: تعبیرش کجا هست خاطرت هست؟

شاگرد: متویه بن بائحه عن ابی سمینه

استاد: رفقای دیگه چه دارند؟

شاگرد:

استاد: این جهتش که درست است محمد بن ناجیه که اینجا داریم جزو مشایخ محمد بن احمد بن یحیی است با آن طبقه ناجیه سیرفی قابل تطبیق نیست.

مشایخ محمد بن علی ای که محمد بن ناجیه از آنها نقل می کنند.

شاگرد:

استاد: الآن روایت مورد بحث ما، محمد بن ناجیه عن محمد بن علی عن عبد الرحمن بن سالم. همین عبد الرحمن بن سالم را گفتید یک جای دیگر محمد بن علی کوفی است؟

موارد دیگری که محمد بن ناجیه از محمد بن علی نقل می کند با توجه به مرویٌّ عنه آن. مرویٌّ عنه محمد بن علی مال چه کسانی است. مجموعا همین با محمد بن علی ابی سمینه ظاهرا هست.

اما آن متویه بن نابحه یا ناجیه، آن کجا بود؟ سندش را

شاگرد: در تهذیب. محمد بن احمد یحیی عن متویه بن بائحه عن ابی سمینه عن محمد بن زیاد البزاز

استاد: کلمه متویه، یکی از لهجه های محلی محمد بوده است. به خصوص در قم محمد را گاهی اوقات متویه می گفتند. یک کسی است علی بن محمد بن علی بن سعد قزدانی أبی الآثار همچین چیزهایی هم هست. آنجا همین علی بن محمد بن علی بن سعد، گاهی اوقات علویه بن متویه، علی اش علویه، محمد بن اش متویه است. اینها یک نوع لهجه های محلی هست. بیشتر در قم و اینها این لهجه ها

سؤآل:

پاسخ: شبیه همان اللابی به لهجه محلی عراقی است. آنها بعیض جاهایش علویه است. یکی از آنها کلمه علّان است. علّان همین علی است که در لهجه محلی اش علّان شده است. این علّان کلین، علی بن محمد رازی است. در تاج العروس و مقدمه ابن سلام، به نظرم آنجا بود. تعبیر کرده است که علّان می گوید علّان لقب جماعه اسمهم علی. مرحوم بروجردی تعبیر کرده اند که این لهجه عجمی علی است. و همین جور هم هست این جوری که تصادفا، کسانی که اسمشان علی است لقب علّان گرفته اند خودش باید مورد تأمل اشخاص باشد که چطور شده است که علّان لقبشان یک دفعه علّان شده است. یک سری تغییراتی، حالا آقای بروجردی تعبیر می کنند معجم علی. یعنی فارسی شده علی. من تعبیر می کنم لهجه محلی. بعضی از اینها اصلا فارسی هم نیست. مثلا لهجه عراقی یا بغدادی مثلا احمد بن هلال را در بعضی از لهجه ها هلیل امثال اینها تلفظ خاصی است. لهجه بغدادی خودش لهجه خاصی است. به هر حال لهجه های خاصی که یکی از نکاتی که در بحث رجال خیلی باید به آن توجه شود لهجه های محلی است.

سؤال:

پاسخ: نه در کتابت هم طبق همان لهجه می نوشتند. کتابی هست نشوار المحازمه مال قاضی تنوخی، ..... چاپ کرده است و حواشی خوبی هم زده است. خیلی آنجاها مثلا توضیحاتی که در مورد بعضی از واژه ها داده است می گوید این فلان واژه است به لهجه البغدادیه. لهجه بغدادی لهجه خاصی بوده است. گاهی اوقات الفاظ را تغییرات می دادند و امثال اینها. مثلا محمد بن حسن الصفار را گفته اند الملقب ممّویه. یا مموله امثال اینها. اینها فکر می کنم همین است کلمه محمد را حالا الآن ممله می گویند. البته ممله را معمولا محمد علی را می گویند. مملی یا ممله. ممّده گاهی اوقات می گویند. اینها همه یک نوع لفظ های خاص محلی است که یک اسم به خودش گرفته است.

سؤال: زمان ما که لهجه را در نوشتار نمی آورند

پاسخ: الآن متآسفانه آنهایی هم که در نوشتار آمده است کرمجگون را می گویند کرماجگان. می خواهند درست

اینها تلفظ های محلی است و تلفظ هایش هم می آمده است. حالا گاهی اوقات مثلا شیک گری در بیاورند و اینها خیلی مثلا ماکارونی را ماکارانی می گویند. مثلا تلفظ خیلی جدید و امروزی باشد و بعضی از تعبیرات را. اینها تلفظ های خاص محلی است خیلی مهم نیست نوشته شود. الآن یک کمی سختشان است که منتقل کنند ولی قبلا می نوشتند. مثلا عبدون، حمدون، امثال اینها تلفظ های محلی، من فکر می کنم این یکی از اساتید شیخ طوسی احمد بن عبد الواحد است، احمد بن عبدون علامه ضبط کرده است. من احتمال زیاد می دهم باید عبدون باشد. عبدون اسم هایی مثل عبد الواحد، عبد الله و امثال اینها، مثل مثلا حمدون، احمد نام محمد نام، حمدون، حسن، حسنون نمی دانم اون یک قسمتی از اسم را می گیرند و یک واو و نون به آن اضافه می کنند. یکی از تغییرات چیز هست که وجود دارد. فکر می کنم که باید عبدون باشد. می گویم علامه عُبدون ضبط کرده است. حمدویه هم همین است. البته آن یک بحث دیگر اویه است. اویه بعضی از کلمات را یک پسوند فارسی بوده است سیبویه، قولویه، بابویه، حالا حمدویه و اینها هم یک شاخه دیگر است. آن شاید بحث ویه و اویه و امثال اینها است. حسنویه یعنی منسوب به حسن یا حسنک گاهی اوقات می گفتند. چون نوه به اسم پدر بزرگ بوده است حسنویه می گفتند یعنی حسن منسوب به حسن. آن یک شاخه دیگر است که بحث هایش متفاوت است. آن تلفظش، تلفظ فارسی اش اویه بوده است و تلفظ عربی اش ویه است. شما در ذیل ترجمه نفتویه نحوی در معجم الادبا ملاحظه کنید، یک حواشی ای آن چاپ کننده معجم الادبا دارد، خود چیز هم اسویه نحوی بوده است بعضی جاها شعر هایی که در مذمّت این گفته شده است بعضی هایش نفتویه است و بعضی هایش نفتویه است. نِفت همان نَفت فارسی است. زمان های قدیم گاهی اوقات در بعضی از چاله ها نفت می زده است بیرون که خیلی سیاه بوده است. نفت کوره در واقع نمادی از سیاهی مطلق را نِفتویه یعنی سیاه سوخته کسی که خیلی سیاه است. گاهی اوقات مذمت این نفتویه که شده است می گوید احرق الله ؟؟؟30/15

سراخا علیه. آنجا ببینید آنجا می گوید که بعضی از جاها تلفظش اویه است و بعضی جاها ویه است و هر دو جور هم این نِفتویه آورده شده است. الآن در شیراز خیابان سیبویه، خیابانی است که قبل سیبویه می گویند آنجا است. تلفظ عربی اش ویه بوده است. سیبوَیه بوده است و تلفظ فارسی اشت سیبویه بوده است

سؤآل:

پاسخ: آن را نمی دانم چطوری به ب خالی أویه چسبیده است. آن یک نکته دیگر است. اینها پسوند است یعنی سیبویه یعنی منسوب به سیب. می گویند خیلی مثلا سرخ و سفید بوده است به آن می گفتند سیبویه. یا نِفتویه که می گویند خیلی سیاه سوخته بوده است به او نفتویه می گفتند و امثال اینها. ولی بویه این ب چطوری شده است حدس می زنم که از این باب نباشد ولی به خاطر همین تغییراتی که گاهی اوقات اویه ها در عربی که رفته است حالت وَیه پیدا کرده است، می گویند یک چیز عربی است می گویند که هذه کلمهٌ اعجمیه سلعبوا بها ما شئتم. یک ضرب المثل عربی است یعنی عجمی هرچه دلتان می خواهد، یک مقداری عرب ها نمی توانستم بعضی واژه های زبان های دیگر را تلفظ کنند همین جوری با آن چیز می کردند بعد برای خودشان قانون هم در می آوردند. سخت بوده است برایشان نمی خواستند بگویند که ما بلد نیستیم درست تلفظ کنیم برایش قانون می ساختند. بگذریم

همین متویه، آن هم نابحه اش باید ناجیه باشد. آن هم از همه مکرر هست، محمد بن ناجیه با متویه بن ناجیه ظاهرا یکی است. اما در مورد توثیقش، توثیقش عمدتا همین عدم استثنا از رجال ابن ولید ممکن است وجه توثیقش باشد. ولی روایت های محمد بن احمد بن یحیی اولا از او خیلی کم است و مجموعا چهار پنج تا است. خیلی روشن نیست که، مختلف هم هست. بعضی هایش متویه بن نابحه، ناجیه، بعضی هایش محمد بن ناجیه، یک اسم واحد هم نیست این است که بگوییم حتما توجه به آن داشته اند و استثنا نکرده اند خیلی روشن نیست. از آن مهم تر این که همه اش هم این محمد بن ناجیه یا متویه بن ناجیه، از محمد بن علی ابی سمینه نقل می کند. ممکن است اقتصار کرده باشند به استثنا ابی سمینه. ابی سمینه را استثنا کرده اند اکتفا کرده ند چون ابی سمینه استثنا شده است شده مستثنیات ابن ولید. ولو روایت از محمد بن اب یسمینه با واسطه است و مستقیم نیست. ولی چون لیست مشایخ مستقیم محمد بن احمد بن یحیی هم بوده است ممکن است اکتفا کرده اند به همین که او که جزو مشایخ مستقیم استثنا شده است با واسطه اش هم طبیعتا استثنا می شود.

سؤال:

پاسخ: ممکن است. به خصوص بعضی هایش هم روایت های چیزی است مثلا در ذیل یک روایت دیگر به عنوان سند ذیلی ذکر شده است. روایت های آن چنان اساسی، چند تا سند دیگر، سندش محمد بن ناجیه است. مجموعه اش احتمال اینکه همه اینها چیز نشده باشد، یکی از این دو وجه، ممکن است جمع بین این دو تا هم باشد. یعنی بعضی هایش را توجه نکرده اند یکی دو تا اش را هم که توجه کرده اند آن را هم میگویند که محمد بن علی ابی سمینه است. آن را که استثنا کردیم دیگر نیازی به استثنا ندیدند. اینها می دانید که واقعش باید اطمینان داشته باشیم که دارند شهادت میدهند. شهادتش یک شهادت اطلاق لفظی که ندارد که ما هر کسی را که محمد بن احمد بن یحیی از او روایت کند ثقه است. مثلا یک اطلاق لفظی را بخواهیم اخذ کنیم باید مطمئن باشد که اینها این را توجه کرده اند و نیازی به استثنا دیده اند با این حال استثنا کرده اند. مشکل است ما بخواهیم محمد بن ناجیه را توثیق کنیم. البته خیلی مهم هم نیست چون همه روایت هایش محمد بن علی ابی سمینه در سندش هست آن را نمی شود کاری کرد. آن محمد بن علی ابی سمینه جزو کذابین و اینها است آن توثیق خاصی هم ندارد که بشود آن را تصحیح کرد. بنابراین توثیق هم بشود مسئله ای را حل نمی کند. علی أی تقدیر این اجمالی از بحث سندی آن. اما از جهت مفاد عرض کردیم این روایات در تفصیلی که این روایت قائل شده است از جهت سندی اولا سند محاسن صحیح است و ثانیا سند های متکرری که دارد سه چهار تا سند دارد یکی از آنها صحیح و بقیه اش هم ممکن است واقعا هم صحیح باشد. حالا ما محمد بن علی را آن طریق هایش را نمی شود تصحیح کرد ولی نمی شود گفت که حتما اینها خلاف می گفتند و امثال اینها. این است که مجموع این اسناد را که کنار هم می گذاریم آدم مطمئن می شود که اصل این مطلب صادر شده است. ولی عمده قضیه این است این را توجه فرمایید از جهت متنی. آن این است که این یک حکم تعبدی خاص دارد. اینکه اگر طلب فخر یا عزّ باشد این در حکم شبه عمد قرار داده شده است. اگر به جهت فقر باشد، در حکم خطأ محض قرار داده شده است. این یک حکم تعبدی است. اینکه در خصوص اجرای دیه و تحمّل عاقله نسبت به دیه، یا تحمّل خود شخص نسبت به دیه یک حکم خاصی را شارع اینجا بار کرده باشد که ما می گوییم تمام احکام شبه عمد را می شود بار کرد تمام احکام خطا را می شود بار کرد خیلی سخت است. این است که مشکل است که ما از این بتوانیم شبه عمد یا عمد را هم در این مورد ظئر ثابت کنیم. حالا بعضی از علما در آن یک جورهایی خواسته اند اینها را طبق قاعده یک جوری درست کنند. حالا هر جوری هم کنید این تفصیل بین طلب فخر و طلب عزّ با فقر و اینها نمی شود طبق قاعده کرد. یک حکم تعبدی خاص است. این حکم تعبدی خاص در مورد دیه است. مجرّد اینکه از یک جهتی حکم شبه عمد یا حکم خطای محض را به ظئر شارع مقدس داده است اقتضا نمی کند که همه احکام شبه عمد یا همه احکام خطأ محض که مثلا ممنوعیت از ارث باشد به آنها داده شده باشد. خب این بحث خاصی ندارد. یکی دو تا مطلب را دوستان، ما دیگر بحث را درز گرفته بودیم ولی یکی دو تا مطلب را دوستان اشاره کردند که ما قبلا وعده داده بودیم در موردش صحبت کنیم سعی می کنم در حد اجمال به وعده هایمان عمل کنیم و جزو خوبان نباشیم که هزار وعده خوبان یکی وفا نکنند. یک بحث اینکه آیا اساسا ما دلیل داریم که ممنوعیت از ارث یک عقوبت باشد یا ممنوعیت از ارث می تواند یک مطلب تعبدی باشد و نکته خاصی داشته باشد. این یک بحث. یک بحث این است که آیا اطلاقات ممنوعیت ارث، ممنوعیت قاتل از ارث اصلا نسبت به صبی و مجنون شاملش می شود یا نمی شود. در مورد موضوع اول، که حالا عقوبت هست یا نیست اگر ما به طور مطلق قائل به ممنوعیت قاتل شویم، آن را نمی شود اثبات کرد که از باب عقوبت است. قبلا هم عرض کردیم که یک سری نکات عقلایی وجود دارد که چندین نکته عقلایی است که می تواند منشأ ممنوعیت قاتل از ارث باشد. یکی از آنها این است که اصلا کسی که باعث شده است دیگری را کشته است این بین خودش و مقتول فصل ایجاد کرده است. اصلا ارث به مناط پیوند تکوینی که بین وارث و موروث است شارع مقدس ارث را ثابت کرده است. چون اولو الارحام هستند، رحمه، جانشین آن میت است کأنه وجود تنزیلی میت، پسرش است در مرحله بعد برادرهایش است و در مرحله بعد عمویش است. همین جور طبقات ارث وجود تنزیلی میّت هستند. ممکن است همین قتلی که انجام گیرد، ولو این قتل سهوا انجام گیرد ولو اشتباها انجام گیرد، این ارتباط بین وارث و موروث را سست کرده باشد. همین نکته باعث شده باشد که شارع مقدس به طور کلی قاتل را از ارث محروم کرده باشد. این عقلائا هیچ مانعی ندارد که قاتل مطلقا از ارث محروم شده باشد که بعضی از عامه هم نظرشان همین است. عبارت شافعی را خواندم که قاتل علی أی وجهٍ، عمد باشد خطا باشد نمی دانم بچه باشد مجنون باشد هر چه باشد از ارث محروم است به اطلاقات لا میراث للقاتل و اینها تمسک می کنند. مانعی ندارد ذاتا یک همچین اطلاقی از طرف شارع وارد شده باشد. ولی ما قبلا این مطلب را گفتیم که ما جمع بین ادله را به اینجا رسیدیم که نه، قاتل مطلقا ممنوع نیست. قاتل عمد ممنوع است. آن هم نه شبه عمد. هم خطا و هم شبه عمد را قاتلی که خطأ یا شبه عمد قتلش باشد از ممنوعیت ارث گفتیم ممنوع نیست. آن بحثش گذشت. وقتی خصوص عمد را ممنوع از ارث دانسته می شود این ظاهرش این است که یک نوع مجازات هست و مؤاخذه است آن هم مؤاخذه نه مطلق ذنب. قاتل شبه عمد ذنب دارد ولی ذنب قتل ندارد. قاتل به جهت اینکه ذنب قتل را دارد. مؤاخذه بر این گناه بزرگ نه مطلق ذنب. مؤاخذه بر این گناه بزرگ به این است که آن را از ارث محروم کنند و امثال اینها. این خب ممکن است شما بگویید که ممکن است علتی که قاتل عمد را از ارث محروم کرده اند، صرفا جنبه مؤاخذه نباشد. جنبه این باشد که افراد تعمد به قتل انجام ندهند. یعنی آن نکته ای که در کلمات آقایان هست که برای این قاتل از ارث محروم شده است که او را به نقیض مطلوبش اخذ کرده اند. او می خواست که به ارث برسد می گویند که ما به تو ارث نمی دهیم تا حالت جا بیاید. یا برای جلوگیری از اینکه افراد تعمد به قتل انجام دهند و امثال اینها. ممکن است که نکته اش این باشد. این مطالب درست است یعنی این چیزهای ارتکازی این چنینی هست ولی در واقع یک نوع مؤاخذه فهمیده می شود یعنی می گوید که کسی که می خواهد این کار خلاف را بکند حق ندارد، یعنی در واقع چون اشخاص می خواهند یک خطا و معصیتی انجام دهند، شارع برای ردع و جلوگیری از این معصیت یک مؤاخذه ای انجام می دهد تا اینکه این معصیت را انجام ندهند. اینها منافات ندارد اینکه نکته ممنوعیتشان جلوگیری از انجام این عمل باشد اینکه این مؤاخذه باشد. شارع با انجام این مؤاخذه می خواهد به این هدف برسد. آن چیزی که عقلائا از این جاها فهمیده می شود،

سؤال:

پاسخ: حالا صبر کنید آن بحث صبی یک بحث دیگر است.

اصل بحث این است که به طور کلی آیا نکته ممنوعیت به جهت مؤآخذه است یا نیست. این عقلائا در جایی که تفصیل بین عمد و غیر عمد داده شده است، این را یک نوع مؤاخذه تلقی می کنند. بنابراین نتیجه اش همان نتیجه ای بود که قبلا هم عرض کردیم که ما می گفتیم که رفع قلم که از صبی شده است یعنی مؤاخذه ار صبی برداشته شده است و وقتی که مؤاخذه برداشته شد، احکامی که به مناط مؤاخذه بودن جعل شده است در حق صبی و مجنون بار نمی شود. این در واقع مقدمه ای است برای تطبیق حدیث رفع قلم بر مورد. این چکیده بحث.

سؤال:

پاسخ: با مؤاخذه می خواهد جلوگیری کند. این دو تا با همدیگر منافات ندارند هر دو آن هست. این دو تا منافات با هم ندارند. شارع می خواهد با این مؤاخذه جلوی انجام این گناه گرفته شود. چون گناه است شارع نمی خواهد این گناه را انجام دهد مؤاخذه می کند تا آنها گناه انجام ندهند. یعنی اینها با هم دیگر مانعه الجمع نیستند دو نکته ای هستند که دو نکته با هم قابل جمع هستند و عرفا و عقلائا یک نوع مؤاخذه تلقی می شود. یک نکته ای اینجا ممکن است شم مطرح کنید بگویید که خب اگر چنین باشد، آن نکته ای که، خب بچه می آید و پدرش را می کشد برای اینکه ارث ببرد و امثال اینها. آن نکته ای که اگر قاتل از ارث محروم نباشد زمینه کشتن بچه نسبت به پدرش فراهم می شود. اینها جنبه های نوعیه دارد یعنی این تعلیلات نوعیه است. به این معنا که اولا اصلا این جور نقشه کشی این جور جسارت یا قتل انجام دادن از بچه معمولا نمی آید. آن نکته ای که در روایات می گوید که عمد صبی خطأ است، اشاره به یک نکته تکوینی دارد. یعنی بچه به طور متعارف، یک تعمّد از سر تدبیر و نقشه کشی و امثال اینها در او نیست. اگر هم یک عمدی انجام می دهد، عمدی است که از سر بچگی است. البته می گویم نوعا هست ها. از جهت نوعیه است و الا ممکن است گاهی اوقات یک بچه باشد که از هزار تا بزرگتر هم باهوش تر و عاقل تر باشد و بعضی از پادشاهان در سن عدم بالغ پادشاه شده اند. شاه اسماعیل صفوی سیزده ساله بوده است که پادشاه شده است و حکومت صفویه را تأسیس کرده است که اولین حکومت متمرکز ایرانی بوده است. قبل از او در ایران ملوک الطوایفی بوده است. بعضی از افراد این جوری توانا و مقتدر وجود دارند ولی بحث، بحث چیز نوعیه است. یعنی آن نوعا و عمدی که از صبی سر می زند به منزله خطا است. از سر بچگی است و از سر یک نقشه کشی و امثال اینها نیست. این است که اینها را ما نمی توانیم یک نوع تعلیلات از نوع علّت بدانیم که در تک تک موارد بخواهیم بگوییم این علت ها وجود دارد. بحث این است که اگر علت باشد علت باید در تمام موارد باشد. ولی حکمت معمولا تعلیل های نوعیه است. یک چیزی که در نوع موارد باشد حکم را نسبت به جمیع موارد تسری داده می شود از جمیع روایاتی که می گوید عمد الصبی در و اقع، ما البته عمد الصبی و خطأه واحد را می گفتیم که مال بحث تحمل عاقله و عدم قصاص و امثال اینها است. ولی آن نکته ای که ابتدای آن دارد که عمد الصبی و خطأه واحد که ظاهرا بعید نیست که اشاره به یک نکته ارتکازی باشد که عمد صبی واقعا عمد نیست. ضعف اراده دارد. خود آن نکته کمک می کند در اینکه ما در واقع آن مقصودی که از طفل سر می زند، مقصود واقعی نباشد. قصدش ضعیف است. و شارع مقدس این قصد را آن مجازاتی که برای قصد یک بزرگتر قرار داده است در او قرار نداده باشد.خب این مطلب. اما در مورد اینکه آیا اصلا ما اطلاقاتی داریم در مورد اینکه صبی را بگیرد یا اطلاقاتی نداریم؟ ما روایاتی که مانع ارث هست در واقع سه طائفه است. یکی روایت مطلقاتی است که لا میراث للقاتل. این صحیحه هشام بن سالم تعبیر لا میراث للقاتل در آن هست. خب این لا میراث للقاتل هم بچه را می گیرد و هم بزرگ را می گیرد مجنون و غیر مجنون را می گیرد. اکثر روایاتی که در بحث مانعیت ارث وارد شده است کلمه الرّجل در آن هست. لا یتوارث رجلان قتل احدهما صاحبه. رجل شامل صبی نمی شود ولی مجنون را شامل می شود. در رجل عقل نخوابیده است. یک روایت هست که آن هم رجل دارد و هم قیدی در آن وجود دارد که آن قید مجنون را خارج می کند. در صحیحه ابی عبیده

أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنْ رَجُلٍ قَتَلَ أُمَّهُ قَالَ لَا يَرِثُهَا وَ يُقْتَلُ بِهَا صَاغِراً وَ لَا أَظُنُّ قَتْلَهُ بِهَا كَفَّارَةً لِذَنْبِهِ

اولا یقتل بها صاغرا دارد که پیدا است که کسی است که قصاص می شود که این مربوط به بچه و مجنون نیست. ثانیا کلمه ذنب به کار رفته است که موضوعش پیدا است که موضوع کسی است که تکلیف دارد و چیز را شامل نمی شود. این سه جور تعبیر در روایات ما وارد شده است. آن دسته اول روایاتی که، هم دسته اول و هم دسته دوم را اینها با توجه به روایات دیگری که تفصیل قائل شده است بین عمد و خطا ما اینها را مقید این روایات قرار می دهیم، اینها معنایش این است که مراد صورت عمد است. عرض کردم عرفا تقیید به صورت عمد معنایش این است که یک نوع مؤاخذه و عقوبتی هست که برای عمل انجام می شود. با تقیید این روایات به صورت عمد، دیگر مجنون و صبی را شامل نمی شود. اینها ذاتا روایت لا میراث للقاتل مجنون و صبی را شامل می داند. روایت الرجل، روایاتی که رجل دارد مجنون را شامل می داند ولی با تونجه به قیدی که از روایات دیگر می خورد و مختص به متعمّد می شود، ما عرض کردیم متعمّد اصلا حالا سابقا هم این را توضیح می دادم که اصلا کلمه عمد، آن کلام چیز را اگر در خاطرتان باشد آن کلام مرحوم آقا سید عبد الحسین لاری و اینها در ذیل آن می گفتیم که عمد در جایی است که یک نوع مؤاخذه و امثال اینها باشد. یعنی یک گناهی را طرف انجام دهد که به وسیله آن گناه مؤاخذه می شود. این جور متعمد و امثال اینها را که در روایات هست، آن هم خودش ظهور در این دارد که یک نوع مؤآخذه و به اصطلاح یک کار خلافی است که آن کار خلاف نسبت به او معذور نیست. روایاتی هم که بچه و مجنون را معذور قرار داده است خود آن اقتضا می کند که لا میراث للقاتل بعد از تخصیص خوردن به متعمد، دیگر شامل صبی و مجنون نشود. خب این هم یک مطلب. اجازه دهید یک مطلب کوتاهی را هم عرض کنم وقت گذشته است فقط طرحش را اشاره کنم. ما عرض می کردیم در مورد صبی و مجنون حکم عمدشان حکم خطا است. سؤآل این است که اگر حکم خطا هست، به چه دلیل اینها از دیه ارث نمی برند؟ ارث نبردن از دیه ما تفصیل قائل می شدیم در بزرگتر ها بین ارث از دیه و ارث از غیر دیه. قاتل خطای محض را می گفتیم که از دیه محروم است ولی از غیر دیه محروم نیست. عرض من این بود که نکاتی که ما در آن بحث برای تفصیل بین دیه و غیر دیه ذکر می کردیم آن نکات در مورد صبی هم قابل تطبیق است. آن نکات تفصیلی که بین ارث بردن از دیه و غیر دیه است آن در مورد صبی هم قابل تطبیق است این را من فردا یک توضیحی در مورد بعضی نکات تطبیق می کنم. فکر کنید خودتان هم به دست می آورید ولی چون بعضی از دوستان دیدم مایل بودند این را من روشن تر بیان کنم این را فردا در موردش صحبت می کنیم. این بحث تمام است. بحث بعدی بحث اینکه حکم دیه چیست و اینکه چه کسی دیه را ارث می برد و دیه در حکم مال میت هست و اینها این را انشاءالله از فردا بحثش را شروع می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد